



Liability of a Person Authorized to Commit an Offense in Islamic Jurisprudence and Iranian Law

Hassan Abdolayanpour¹, Hamed Rostami Najafabadi^{2*}  & Abedin Momeni³

1: University Lecturer, Tehran, Iran.

1: Ph.D. Student in Criminal Law and Criminology, Faculty of Crime Prevention and Correctional

2: Associate Professor of Islamic Jurisprudence and Law, University of Religions and Islamic Denominations, Tehran, Iran (Corresponding Author): hamedrostami@mazaheb.ac.ir

3: Professor of Islamic Jurisprudence and the Foundations of Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Tehran, Iran.

Abstract: Nowadays, one of the practical issues in law concerns permission to dispose of property and the liability that becomes relevant for both the person granting permission and the person receiving it following such authorization. Despite the extensive body of scholarship on civil liability in Iranian law and Shi'a jurisprudence, the liability of an authorized person has received relatively little attention. This issue has generally been addressed only sporadically within the context of nominate contracts involving permission or in other related areas. Although members of society live alongside one another, each individual possesses property, a private life, and a sphere of privacy into which others are not ordinarily entitled to intrude. Nevertheless, despite having separate spheres of rights and interests, individuals remain dependent on one another. In order to benefit from one another's privately owned assets, transactions and legal arrangements have consequently developed within society, enabling individuals to benefit from each other's resources within an established legal order. In this regard, individuals serve and benefit from one another through contracts, unilateral legal acts, permissive acts, and authorized acts of disposition. The legal effect of permission, namely the removal of the prohibition and of civil and criminal liability from the authorized person, must not conflict with divine law insofar as such permission is issued within a legal system derived from Islamic law. This is because divine rulings take precedence over permission granted by a religiously observant person. If the permission granted or accepted conflicts with a divine ruling, such permission is merely formal and lacks legal and religious validity. Consequently, if the authorized person, relying on such permission, performs an act affecting another person's property, life, or reputation, he or she is not exempt from liability for that act and may even be subject to criminal punishment. Only where the permission is genuine and operates within the framework of the applicable Islamic legal ruling can the authorized person be exempt from liability.

Keywords: Permission; Authorized Person; Liability; Guarantee; Divine Ruling; Ownership.

-H. Abdolayanpour; H. Rostami Najafabadi; A. Momeni (2026), "Liability of a Person Authorized to Commit an Offense in Islamic Jurisprudence and Iranian Law", Semnan University: *Islamic Law and Jurisprudence Studies*, 18(42), 195-216.

Doi: [10.22075/feqh.2024.32016.3724](https://doi.org/10.22075/feqh.2024.32016.3724)

سال ۱۸ - شماره ۴۲ - بهار ۱۴۰۵

صفحات ۲۱۶-۱۹۵ (مقاله پژوهشی)

تاریخ: وصول ۱۴۰۲/۰۷/۱۶ - بازنگری ۱۴۰۲/۱۲/۲۶ - پذیرش ۱۴۰۲/۱۲/۲۷

مسئولیت مأذون به جنایت در فقه و حقوق ایران

حسن عبدلیان پور^۱ / حامد رستمی نجف آبادی^۲ / عابدین مؤمنی^۳

۱: مدرّس دانشگاه، تهران، ایران.

۲: دانشیار فقه و حقوق اسلامی دانشگاه بین‌المللی مذاهب اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) hamedrostami@mazaheb.ac.ir

۳: استاد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

چکیده: امروزه از مباحث مبتلی به بحث اذن در تصرف اموال و مسئولیتی است که پس از این اذن، برای اذن دهنده و اذن گیرنده اهمیت پیدا می‌کند. متأسفانه علیرغم غنای مباحث مربوط به مسئولیت مدنی در حقوق ایران و فقه شیعی، مسائل مربوط به مسئولیت مأذون چندان مورد توجه قرار نگرفته و بحث آن به طور پراکنده در ضمن عقود اذنی یا سایر موارد مطرح شده است. افراد جامعه در عین زیستن در کنار یکدیگر، دارای مالکیت، زندگی و حریم خصوصی هستند که امکان راهیابی در محدوده اختصاصی یکدیگر را ندارند، ولی در عین ایجاد محدوده اختصاصی، بی‌نیاز از همدیگر نیستند و جهت بهره‌مندی از دارایی‌های اختصاصی یکدیگر معاملات در جامعه ایجاد گردیده، که با یک نظم حقوقی مردم از یکدیگر بهره می‌برند؛ به این صورت که با عقد، ایقاع، اباحه، تصرف اذن در اقدامات، به یکدیگر خدمت کرده و در جامعه از یکدیگر استفاده می‌کنند. اثر و اذن که رفع حرمت و مسئولیت مدنی و کیفری از مأذون است از جهت آن که در نظام حقوقی برگرفته از شرع صادر می‌شود، نباید منافاتی با حکم الهی داشته باشد، زیرا حکم الهی بر اذن متدین مقدم است، و اگر صادر کننده اذن و پذیرنده اذن با حکم الهی منافات پیدا کند اذن صوری است و واقعی نیست و اگر مأذون بر اساس آن اذن عملی نسبت به مال یا جان یا حیثیت کسی انجام دهد، از مسئولیت آن عمل مبرا نیست و حتی کیفر هم بابت عمل او اعمال می‌شود و فقط در محدوده اذن واقعی که در طول حکم شرعی باشد، از هر گونه مسئولیت مبرا خواهد بود.

کلیدواژه: اذن، مأذون، مسئولیت، ضمان، حکم الهی، مالکیت.

حسن عبدلیان پور و همکاران - سال هجدهم - بهار ۱۴۰۵ - شماره ۴۲

- عبدلیان پور، حسن؛ رستمی نجف آبادی، حامد؛ مؤمنی، عابدین (۱۴۰۵) «مسئولیت مأذون به جنایت در فقه و

حقوق ایران». دانشگاه سمنان: مطالعات فقه و حقوق اسلامی دانشگاه سمنان. ۱۹۴-۱۶۳.

[Doi: 10.22075/feqh.2024.32016.3724](https://doi.org/10.22075/feqh.2024.32016.3724)

طرح مسأله

آن چه که آثار بجا مانده از تاریخ بشر به آن اشاره دارد، این است که انسان ها در عین حال که به صورت جمعی و اجتماعی زندگی کرده و در کنار یکدیگر و با همدیگر زیسته اند، در درون جمع و اجتماع، جنبه فردی و استقلال خویشتن از دیگری را حفظ کرده و هر کسی خودش را غیر از دیگری دانسته است و منفعت خودش را جدای از منافع دیگران دانسته و برای خودش فعالیت و تلاش کرده و آن چه را به دست آورده است مختصّ خودش شمرده و از دیگران پنهان کرده و حتّی امکان دست یافتن دیگران از یافته‌های فعالیت و تلاش خودش را سلب کرده و جنبه ویژه و مختصّ به خودش پدید آورده است که از این وضعیّت، به «فردیّت» انسان ها تعبیر شده است. نمودِ اعلای جنبه فردیّت، نظام حقوقی است که با قبول فردیّت انسان ها؛ مالکیت خصوصی، زندگی خصوصی و حریم خصوصی تعریف کرده، که منظور از «خصوصی» بودن همان شخصی و فردی بودن است که دیگری امکان ورود به آن محدوده را نداشته باشد و از ورود به آن ممنوع بوده و راه یابی به آن محدوده میسر نباشد. پدید آمدن نهاد مالکیت خصوصی، زندگی خصوصی و حریم خصوصی، جنبه عمومی داشته است؛ یعنی همه انسان هایی که در جامعه زندگی می کردند از چنین امتیازهایی برخوردار شده اند. همه انسان ها درهای اختصاصی خودشان را به روی دیگری بسته و برخوردار از «حریم خصوصی» و زندگی شخصی و فردی شده اند یا حداقل در اسناد و نظام های حقوقی از چنین حقّی برخوردار بوده اند؛ اگرچه زورمندان و قلدران در عینّیت زندگی برای ضعیفان و ناتوانان در عمل چنین رفتاری نداشته و با زور و قلدری وارد منطقه محدوده اختصاصی ناتوانی می شدند، اما در کتب حقوقی اینگونه امتیازها عمومی بوده و برای همه چنین حقّی را قائل می شدند. طبیعت فردی و شخصی کردن زندگی مالکیت و حریم امتیاز محسوب می شد و مزایای فراوانی داشته و دارد، محدودیّت ها و دشواری هایی هم ایجاد کرد که اداره شدن افراد دشوار گردید، لذا آن روی سگّه خودش را نشان داد به طوری که فردی و شخصی بودن زندگی، همه چیز انسان نیست و باید جنبه فردی را به جنبه اجتماعی گره زده و مرتبط نمایند و پیوندهای اجتماعی هم به وجود آورند. با پذیرفتن مالکیت شخصی و فردی، همه انسان ها تعامل اجتماعی و

داد و ستد اجتماعی را پدید آوردند، انواع عقده‌ها پدید آمد و صورت‌های گوناگون تعامل در نظام‌های حقوقی به تدریج پرده از چهره خودشان برداشته، عقد، ایقاع، اباحه تصرف، إذن در تصرف و امثال آنها برای ضابطه‌مند کردن تعامل اجتماعی و برآوردن همه نیازها با مشارکت یکدیگر را ایجاد کرده‌اند که وابستگی اجتماعی را در عین ادعای استقلال و فردیت پدید آورد. همه انسان‌ها به گونه‌ای به همدیگر وابسته شدند، چون که نیاز به یکدیگر دارند؛ مردی، همسر می‌خواهد، زنی شوهر می‌خواهد، بافنده‌ای نخ می‌خواهد، دوزنده‌ای پارچه می‌خواهد؛ پس همه به هم نیاز دارند؛ لذا جنبه فردی در عین فردیت، از جنبه اجتماعی، سیاسی و امثال آن منفک و مستقل کامل نیست و نمی‌تواند باشد. حقوق جهت سامان‌مند کردن جنبه فردی و اجتماعی به وجود آمده و به دو صورت مدنی و کیفری رخ نشان داد تا به ظاهر استقلال فردی و پیوند اجتماعی نظام‌مند و سامان‌مند شود و در این سامان‌مند کردن، یکی از نهادهایی که دانش حقوق آن را ایجاد کرد «إذن» است که در عرض نهادهای «ولایت» بر مالک، و «وکالت» از مالک، قرار دارد و ورود در حوزه اختصاصی را میسر می‌کند و برای سلب مسئولیت از شخص مأذون صادر می‌گردد؛ اعم از آن که مسئولیت مدنی باشد یا مسئولیت کیفری. سؤالی که در این مقام نسبت به سلب مسئولیت کیفری قابل طرح است این که آیا «إذن» در سلب مسئولیت کیفری اثر مطلق دارد؟ آیا مالک در صدور إذن برای دیگری مالکیت و اختیار تامّ و مطلق دارد؟ هرگاه مالک به دیگری إذن به هر اقدام و عملی دهد آیا مأذون با استناد به إذن مالک، مجاز به هرگونه اقدام و عملی هست؟ نظام‌های مختلف حقوقی در پاسخ به سؤالات فوق، دیدگاه‌های متفاوت دارند، اما در نظام حقوقی ایران که برآمده از فقه اسلامی به ویژه فقه امامیه است برای مالک، اختیار تامّ و مطلق در صدور إذن قائل نیست و برای إذن، اثر مطلق قائل نشده و مأذون را مجاز به هرگونه اقدامی با استناد به إذن نمی‌داند. مثلاً انسان از هر طریقی نمی‌تواند صاحب فرزند شود، نیاز طبیعی جنسی خودش را برآورده سازد بلکه حلال-زادگی فرزند آن است که در پرتو احکام شریعت ازدواج انجام شود و صاحب فرزند گردد. ازدواج کردن نوعی مالکیت بر نفس است، اما عدم آزادی جنسی هم نوعی

محدودیت در مالکیت است. با محدودیت در مالکیت بر نفس و بر خویشتن که در احکام اسلامی بیان گردید مشخص می شود که حیثیت، سلامت، جان و امثال آن در حیطه مالکیت انسان بر خودش قرار ندارد و انسان نمی تواند اجازه دهد که با آبرو و حیثیت او بازی شود، همچنان که نمی تواند اجازه دهد کسی سلامت او را در معرض خطر قرار داده یا جان او را در معرض خطر قرار دهد. به عبارت دیگر، حیثیت، سلامتی، جان و امثال آن، در حیطه حقوق قرار نمی گیرند بلکه در حیطه احکام شرعی هستند، چون که در حیطه حقوقی قرار ندارند، اگر شخصی بخواهد خودش از آن استفاده غیر شرعی نماید مجازات دارد، تا چه رسد به دیگری که بخواهد از آن استفاده نماید. لذا إذن او در تعرض به سلامت و جان، چون که در محدوده مالکیت نیست و خارج از محدوده مالکیت است برای شخصی که صادر گردید برای دارنده إذن مصونیت ایجاد نمی کند و اگر با اغوا شدن به داشتن إذن، اقدام به عملی که مأذون است نماید، از مجازات مبرا نخواهد بود؛ نظیر این که شخصی إذن تصرف در اموال یا منزل همسایه را صادر نماید که صرف إذن، مجوز تصرف در اموال همسایه إذن دهنده نمی شود. استدلال مأذون در عدم اقدام به تصرف در اموال یا منزل إذن دهنده به این که تو حق صادر کردن چنین إذن را نداری، همین استدلال در مورد تعرض به حیثیت، سلامتی و جان اهل ایمان هم وجود دارد؛ یعنی اهل ایمان نسبت به موارد مذکور حق صدور إذن را ندارند و اگر إذن صادر گردید با استناد و تمسک به إذن، حق اقدام در تعرض به نفس إذن دهنده را پیدا نمی کند و اگر اقدام به تعرض نماید از ضمان و مسئولیت مبرا نخواهد بود و إذن، مجروح یا مقتول جنایتکار را از ضمانت و مسئولیت تبرئه نمی کند بلکه او مسئول اعمال خودش می باشد.

قابل ذکر است که پرداختن به دیدگاه‌های نظام‌های مختلف حقوقی در این مسأله آن هم در یک مقاله، عملی و مفید نخواهد بود؛ از اینرو در مقاله حاضر به دیدگاه فقه اسلامی و حقوق ایران خواهیم پرداخت.

۱- تاریخچه إذن در فقه اسلامی

به دلیل آن که فقه اسلامی بر اساس آیات و روایات تدوین گردیده، ریشه آموزه‌های فقهی را قبل از هر چیز باید در آیات یا روایات جستجو کرد تا اصالت آموزه‌های فقهی

احراز گردد. تا آنجا که بررسی‌ها نشان می‌دهد، کلمه «إذن» را شخص اول اسلام یعنی خود پیامبر (ص) به کار گرفته و کلمه إذن را استعمال کرده‌اند. چنان‌که بخاری در حدیث شماره ۶۹۷۰ روایت کرده‌اند که پیامبر (ص) فرمودند: «و لا تنكح الأيم حتى تستأمر و لا تنكح البكر حتى تستأذن» قالوا: كيف إذنهن؟ قال: «أن تسكت» و در روایت دیگری پیامبر (ص) فرمودند: البكر تستأذن قلت: إن البكر تستحيي قال: إذنهن صماتهن: زن بیوه بدون مشورت با او و دختر باکره بدون اجازه اش، به ازدواج درآورده نمی‌شوند؛ گفتند: ای رسول خدا! اجازه دختر باکره چگونه است؟ فرمود به این که سکوت نماید» (البخاری، ۱۴۲۲: ۲۴/۹-۲۵ حدیث ۶۹۶۸-۶۹۷۱؛ مالک بن انس، ۱۳۹۰: ۵۴۴/۲-۵۲۵، حدیث ۱۰۹۷-۱۱۰۰؛ العسقلانی، ۱۳۷۹: ۱۹۲/۹؛ ابن ابی جمهور، ۱۴۰۳: ۳/۳۲۱)؛ در این احادیث که از پیامبر (ص) نقل گردید، مالکیت شخصی هر شخص بر خودش به رسمیت شناخته شده، حتی پدر هم بر فرزندانش مالکیت ندارد و اگر می‌خواهد او را به نکاح در آورد باید از او إذن بگیرد، در صورتی که إذن صادر گردد اجازه اقدام در نکاح را دارد. لذا قدیمی‌ترین کتاب‌های فقهی که در تاریخ اسلام پدید آمده، از حیث مثبت یا منفی این بحث را مطرح کرده‌اند. جالب است که بخاری در صحیح خودش از نخستین انحرافات حقوقی و اقدام غیر اخلاقی در دور زدن إذن سخن به میان آورده به این که «بعض الناس» که منظور از این واژه ابوحنیفه است، گفته‌اند: اگر کسی موفق به گرفتن إذن نشده، می‌تواند «حیله» به کار گیرد، به این که دو نفر شاهد باطل و زور به نزد قاضی ببرد و آنها شهادت دهند که مشهودله، مشهودعلیه را با إذن ازدواج کرده و از حکم قاضی برای تصاحب مشهودعلیه استفاده نماید. بخاری برای ردّ دیدگاه ابوحنیفه و مردود معرفی کردن آن «کتاب الحیل» را در صحیح خودشان ثبت کرده و در کتاب الحیل، باب فی النکاح را منعقد نموده‌اند (البخاری، ۱۳۸۷: ۲۰۵/۹-۲۰۴) بنابراین قدیمی‌ترین آثار اسلامی اعم از کتاب‌های حدیثی و فقهی، بحث إذن را در مباحث مختلف مرتبط به تصرف در اموال یا انفس مورد بحث قرار داده و تاکنون هم این بحث مطرح است.

۱-۱- مفهوم إذن

در اینجا به مفهوم إذن در لغت و اصطلاح پرداخته می‌شود.

۱-۱-۱- إذن در لغت

«إذن» که در لغت به معنی دستور (صفی پور، بی تا: ۲۴) دستوری دادن (زوزنی) بار، اجازه و اباحه آمده است؛ خلاصه این که إذن در لغت به معنای فرمان و دستور دادن است و در واقع به معنای اعلام است و در شرع، برداشتن و رفع کردن مانع از تصرف است برای کسی که شرعاً ممنوع از تصرف بوده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۱۴۵۴/۸) چنان که محمد بن ابی سهل سرخسی گفته‌اند که وقتی که مردی به فرزند خردسال خودش إذن در تجارت داد، یا آن که در بعضی از انواع تجارت به او إذن داد، در حالی که او بیع و شراء یعنی فروختن و خرید را درک می‌کند و می‌فهمد آن فرزند خردسال در همه انواع تجارت «مأذون» است. در این کاربرد «إذن» همان برداشتن مانع از تصرف است که با إذن پدر، فرزند خردسال متمکن در تصرف می‌شود. خلاصه این که إذن در لغت به معنای فرمان و دستور دادن است (همان) البته در این که طفل و فرزند خردسال ذاتاً صلاحیت تصرف و تجارت کردن را خواهد داشت، یا خیر، محلّ اختلاف است؛ شافعی آن را نفی و ابوحنیفه آن را پذیرفته، و در امامیه نیز مسأله محلّ اختلاف است (انصاری، ۱۳۸۹: ۳۳۷) که البته این موضوع از محلّ بحث خارج است.

۱-۱-۲- إذن در اصطلاح

کلمه «إذن» همان رفع ممنوعیت است و در سنجش نسبت إذن و اجازه گفته شده که «إذن» قبل از وقوع عمل مأذون است و اجازه بعد از آن (همان) چنان که در تعریف اجازه آمده است که اجازه در اصطلاح حقوق مدنی، تأیید عقدی است که به صورت فضولی و یا عقد مکره صورت گرفته باشد و یا معاملات سفیه که بی‌رضای ولی صورت گرفته است و باید ولی اجازه کند. اگر موصی زیاده بر ثلث ترکه وصیت کند، محتاج به اجازه وارث است (همان) به همین جهت شیخ انصاری إذن را برای پیش از اقدام به بیع استعمال کرده (ر.ک: انصاری، ۱۳۸۹: ۳۳۸-۳۰۹) و اجازه را برای بعد از انجام بیع فضولی به کار برده‌اند (همان: ۳۹۹) که جنبه تأییدی عمل فضولی در وقوع بیع دارد.

۲-۱- مقایسه اذن و وکالت

برای رفع حرمت تصرف در مال، حق و جان دیگران علاوه بر انعقاد عقد وکالت که به نیابت از مالک بالغ و عاقل انجام می‌شود، اذن در تصرف هم سبب رفع حرمت می‌شود. با تعریفی که از «اذن» صورت گرفت اجمالاً دلالت به اشتراک با «وکالت» دارد، اما اذن و وکالت مترادف و عین یکدیگر نیستند، از جهت آن که در وکالت، نیابت وجود دارد و در اذن نیابت وجود ندارد چنان که در کتب فقهی وکالت را با معرفی معیاری نوعی، شناسایی افعال و تصرفات قابل توکیل تسهیل کنند (ابوعطا، ۱۳۹۰: ۱۰) و وکالت را آستانه در تصرف تعریف کرده‌اند، از جهت آن که اذن برای مأذون، نیابت از اذن (اذن دهنده) ایجاد نمی‌کند و اعم از وکالت می‌باشد و شامل تصرفاتی هم که نیابت در آنها شرط نیست، می‌شود؛ همانند اذن به دوشیزه جهت ازدواج، بلکه در مواردی که تحقق وکالت تصور ندارد تحقق اذن تصور دارد، همانند اذن به اتهام، توهین، جرح، قتل و امثال آن که وکالت در متهم کردن موکل معنا ندارد یا وکالت در هدر دادن و تلف کردن مال موکل معنا ندارد و در اینگونه موارد وکالت تصور نمی‌شود اما اذن، تصور دارد، همچنان که بیمار به طبیب اذن درمان و جراحی می‌دهد نه، وکالت درمان و جراحی.

بر این اساس، احکام اذن و وکالت هم متفاوت است، اگر چه اشتراک در احکام نیز وجود دارد؛ از جمله مهم‌ترین تفاوت در احکام اذن و وکالت این است که اذن، سلب مسئولیت مطلق از مأذون نمی‌کند و مأذون نمی‌تواند به استناد اذن خودش را از مسئولیت کیفری مبرا بداند، یعنی اذن موجب نمی‌شود وصف جرم بودن از فعل مجرمانه سلب شود، همچنان که اذن، از مسئولیت حقوقی و مدنی هم ایجاد برائت نمی‌کند، چنان چه که شخصی مثلاً جهت خرید کتابی به کتاب فروشی می‌رود و با اجازه فروشنده، کتاب را جهت انتخاب واری می‌کند و اگر در حین واری کتاب از دست او بیفتد و آسیب ببیند با آن که در واری کتاب، مجاز و مأذون بوده، مسئولیت آسیب دیدن کتاب به عهده واری کننده است. البته همه مسائل حقوقی به گونه‌ای نیست که اذن موجب سلب ضمان نشود و مأذون در عمل بر طبق اذن مسئول شناخته شود، چنان که به شخصی اذن داده شود

که مقدار مشخصی از مال او را در میان مثلاً نیازمندان توزیع نماید و مأذون برابر إذن عمل نماید که در این حالت، عمل او نافذ و مجری است و مبرا از مسئولیت و ضمان می باشد، اما در مسائل کیفری به گونه ای است که إذن، تأثیری در سلب ضمان و مسئولیت کیفری ایجاد نمی کند.

۳-۱- اثر إذن

از کلمات بعضی از فقیهان استنباط می شود که آنها نسبت به تصرف در مال و جان دیگران، هم قائل به حکم تکلیفی هستند و هم حکم وضعی. حکم تکلیفی، تصرف در مال و جان دیگران را حرمت می داند، چنان که شیخ انصاری در بیان استدلال کسانی که بیع فضولی را باطل می دانند گفته اند: الرابع: «ما دلّ من العقل و النقل علی عدم جواز التصرف فی مال الغیر الا یأذنه، فانّ الرضا اللاحق لا ینفع فی رفع القبح الثابت حال التصرف»: دلیل چهارم بر بطلان بیع فضولی آن چیزی است که از عقل و نقل دلالت می کند بر جایز نبودن تصرف در مال دیگری مگر با إذن او که تصرف را جایز می کند، زیرا تصرف در مال دیگری قبیح است و رضایتی که مالک پس از انجام تصرف پیدا می کند و آن رضایت ملحق به تصرف بدون إذن می شود، در برداشتن زشتی و قباح که در هنگام تصرف وجود داشته، تأثیری ندارد و سودی نمی رساند (انصاری، ۱۳۸۹: ۳۳۹). منظور ایشان از دلیل نقلی که مؤید دلیل و فهم عقلی است، روایتی است که از امام عصر (عج) نقل گردیده است مبنی بر این که: «لا یحلُّ لأحدٍ أن یتصرّف فی مالٍ غیره بغیرِ إذنِهِ برای هیچ کس جایز نیست در مال دیگری تصرف نماید، مگر این که از او إذن در تصرف مال او را داشته باشد (حرّ عاملی، ۱۴۱۶: ۳۸۶/۲۵) و در واقع امام زمان (عج) با این جمله اعتراض خودشان را ابراز کرده اند که ظلمه چگونه به خودشان اجازه تصرف در مال ما را می دهند و تصرف در مال ما را برای خودشان حلال می دانند؟ البته تصرف هایی از قبیل استفاده از تابش نور چراغ کسی یا گرم شدن از شعله های آتش دیگری حرام نیست و اگر اقدام فضولی تصرف باشد، از قبیل استفاده از نور چراغ و شعله های آتش غیر است، آنگاه می گوید: «مع أنّ تحریمه لایدل علی الفساد»: با پذیرفتن تصرف بودن اقدام فضولی در فروش مال غیر و حرام بودن آن دلیلی بر باطل بودن آن بیع وجود ندارد (همان). به هر حال، از جمله آثار

مأذون نبودن تصرف در اموال دیگران، حرام بودن تصرف است (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۹: ۵۱/۴).

تصرف در جان از قبیل غضب یا ربودن و سرقت انسان (نجفی، ۱۹۸۱: ۲۵۹/۲۲-۲۶۰) که حرام است و معصیت شرعی دارد. اثر إذن چنان که از الفاظ و عبارات شیخ انصاری نیز استفاده می‌شود، رفع حرمت است و تصرف مأذون در مال و جان را مباح کرده و حرمت آن را از بین می‌برد.

دومین اثر إذن، برداشتن حکم وضعی یعنی همان «ضمان» است که از آن تعبیر به «مسئولیت» هم می‌شود، آن چنان که برخی گفته‌اند واژه ضمان در حقوق ما (اعم از مدنی و جزایی) در برابر واژه مسئولیت به کار می‌رود، ولی موارد استعمال ضمان اوسع است، مثلاً در ضمان عقدی و ضمان معاوضی نمی‌توان واژه مسئولیت را به کار برد (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۷: مدخل ۲۲۷۷)؛ و در نظام حقوقی اسلام اگر کسی مال غیر را تلف نماید، ضامن است چنان که در مذاهب اسلامی قاعده فقهی اتلاف وجود دارد «من اتلف مال الغير بلا إذن منه فهو له ضامن» (ر.ک: موسوی بجنوردی، ۱۳۸۹: ۲۵/۲) که مرحوم بجنوردی آن را از ضروریات دین هم تلقی کرده‌اند (همان) و در فقه اهل سنت قاعده را به گونه‌ای طرح کرده‌اند که سبب تلف شدن نیز به مانند مباشر تلف شدن، ضمان آور است (الندوی، ۱۴۳۵: ۱۵۵)؛ یعنی در ضمانت مباشر تردید نکرده‌اند، اگرچه تقسیم مباشر تلف کننده را به قوی و ضعیف قبول دارند و در صورت ضعف مباشر ضمان، تلف را به عهده سبب قوی می‌دانند و در روایاتی پیامبر (ص) فرموده اند: «لا يأخذن أحدكم متاع أخيه لا جاداً ولا لاعباً، من أخذ عصا أخيه فیلردها» (شیخ طوسی، ۱۳۵۱: ۱۵۰/۲) یعنی هیچ کس از روی شوخی و جدی کالا و متاع برادرش را برندارد و هر کس (حتی) عصای برادرش را برداشت حتماً به او برگرداند که این حدیث اگرچه برگرداندن اصل متاع و کالا را بیان کرده‌است ولی اشعار به ضامن شدن گیرنده متاع و کالا هم دارد؛ حال اگر تصرف یا تلف اموال دیگری با إذن مالک آن صورت گیرد - چنان که در قواعد فقهی منابع امامیه و اهل سنت ذکر شده است - نه تنها حرام نیست، بلکه ضمان هم ندارد (مرغینانی، ۱۴۲۹:

۱۵۵/۲). در مورد تصرّف در انفس و ضمان آن مصداقی را در ذکر تاریخچه بحث عنوان کرده و جهت اختصار از بیان مصداق دیگر اجتناب می‌شود.

۲- انواع ضمان و مسئولیت

ضمانتی که بابت تصرّف یا تلف کردن مال یا جان بر عهده تصرّف کننده یا تلف کننده می‌آید بر دو قسم است:

قسم اول آن که ضامن بابت عملی که انجام داده و زیانی که بابت انجام کاری یا ترک عملی پدید آورده است باید به جبران آن پردازد، چنان که در فصل دوم قانون مدنی ماده ۳۰۷ تا ۳۳۷ که بحث از موجبات ضمان قهری است به آن پرداخته‌اند و غضب، اتلاف، تسبیب و استیفاء را از موجبات ضمان قهری بر شمرده‌اند و قانون مسئولیت مدنی برای جبران خسارت به تصویب رسیده است و فعلاً از بحث این مقاله خارج است.

قسم دوم از ضمانت و مسئولیت ناشی از فعل یا ترک فعل زیان‌آور، ضمانت و مسئولیت کیفری است که با اجرای کیفر آن زیان و خسارت زائل می‌شود و در بعضی تعبیرات، واژه مسئولیت جزایی به کار رفته است و مقصود از آن مسئولیت مجرمان است که در قانون جزا مطرح باشد و نشان آن، کیفر دیدن است.

در فقه اسلامی نمونه‌هایی از ضمانت و مسئولیت کیفری وجود دارد که بیان همه آنها موجب طولانی شدن این مقال می‌شود، اگرچه در تفصیل آن فوائدی هم وجود دارد و به ذکر چند نمونه بسنده می‌شود:

الف) هرگاه حاکم به ناحق و از روی ستم، دادنامه و حکم به قتل صادر نماید واجب است قصاص شود، زیرا دادنامه و حکم او، ولی مقتول را قدرتمند کرده و به او انگیزه قصاص و استیفاء حق داده است و خودش را در کشتن محکوم به قتل محق می‌شمارد. بنابراین قصاص بر قاضی و حاکم است که ناحق، حکم به قتل داده است؛ همچنین اگر سلطان عادل که عالم به احکام شرع می‌باشد به ناحق دستور قتل صادر نماید و مجری احکام از روی جهل و عدم علم به ناحق بودن دستور سلطان، حکم را اجرا نماید مسئولیت و ضمان کیفری بر عهده سلطان است، نه مجری احکام، زیرا حکم او جسارت و جرأت به قتل را در جلاد و مجری احکام پدید آورده است؛ لذا حتی اگر جلاد و مجری دستور

درمانده و ناچار هم نباشد و با اختیار به اجرای حکم بپردازد، یعنی از ناحق بودن دستور اطلاعی ندارد اما اگر حکم را اجرا نکند ضرری نمی‌بیند، گناه و قصاص برای سلطان است نه مجری دستور؛ زیرا او تصور می‌کند که حکم الهی را اجراء می‌کند و اجرای دستور، اطاعت حضرت حق و خداوند متعال است و براساس اعتقاد خودش عمل کرده است؛ اما سلطان می‌داند دستوری که صادر کرده، ناحق و ستمگرانه است؛ پس باید قصاص شود.

ب) هرگاه به ناحق و ستمگرانه علیه شخصی شهادت به جرمی دهند که کیفر آن جرم قتل است و مشهود علیه در اثر آن شهادت جائزانه و ناحق کشته شود یا سنگسار گردد، ضمان و قصاص بر عهده شهادت دهندگان است نه قاضی و حاکم، زیرا آنها با شهادت خودشان انگیزه صدور حکم را برانگیختند و قاضی از ترس عذاب الهی یا اتهام دنیایی به این که جانبدار متهم است، پول از متهم گرفته و امثال آن، اقدام به صدور دادنامه کرده و با اجرای حکم به ناحق، شخصی با شهادت ستمگرانه کشته شد؛ پس باید شهادت دهندگان به جور و ستم قصاص شوند (عزالدین عبدالسلام، بی تا: ۲/۲۶۶).

نمونه‌هایی که ذکر گردید دلالت دارند که اگر انجام فعلی سبب تلف شدن جانی گردید تلف کننده دارای مسئولیت کیفری و ضمان شرعی است تا با مجازات شدن، ضرر و زیانی که بر دیگری وارد کرده است آن ضرر زائل گردد. حال اگر محکوم به قتل پیش از محکومیت و گشوده شدن پرونده در محضر قاضی و حاکم، به افراد معین اذن داده که علیه او در محضر قاضی شهادت به زنا یا محارم یا شهادت به زنا یا موجب سنگسار دهند و آنها علیه او شهادت داده و قاضی او را محکوم به قتل یا سنگسار کرده و حکم اجراء گردید و آنگاه آشکار شد که شهادت آنها ناحق و زور بوده است، اما با اذن مشهود علیه ادای شهادت صورت گرفت، در این صورت حکم چیست؟ آیا مأذون به شهادت بابت شهادت زور و باطل، مستحق قصاص می‌باشد یا آن که اذن، سبب تبرئه شهادت دهندگان و هدر بودن خون محکوم به قتل می‌باشد؟

۲-۱- جایگاه اذن در سلب مسئولیت

همانگونه که بیان گردید اثر إذن در نظام حقوقی اسلام و ایران، رفع حرمت و سلب مسئولیت است و تردیدی در رفع حرمت تصرف و ضمان با إذن وجود ندارد و حکم مورد اتفاق مذاهب اسلامی است و جای بحث و گفتگو ندارد، اما آن چه که محل بحث و گفتگو است این است که: آیا انسان در صدور إذن علیه اموال، منافع، حیثیت و نفس خودش مالکیت مطلق دارد یا خیر؟ یعنی آیا هر تصمیمی علیه خودش می تواند بگیرد؟

پاسخ سؤال روشن است که اگر مالکیت انسان بر خودش و حیثیت، منافع و اموال خودش مطلق باشد دیگر تدبیر و پذیرش دین معنا ندارد، زیرا پذیرش دین به این معناست که خداوند متعال حق دارد در مورد انسان تصمیم بگیرد و انسان را مکلف به وظایفی نماید. قائل شدن چنین حقی برای خداوند متعال معنایش این است که خداوند متعال دارای مالکیت بر انسان است و مالکیت او بر انسان قاهر و مسلط است و مالکیت انسان بر خودش در پرتو و ظل مالکیت خداوند متعال بر انسان است، چنان که خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی در قواعد الاحکام گفته اند: «البعثه حسنه لاشتمالها علی فوائد ... منها ازاله الخوف الحاصل للمکلف عند تصرفاته، اذ قد علم بالدلیل العقلی انه مملوک لغیره و أن التصرف فی ملک الغیر بغیر اذنه قبیح، فلو لا البعثه لما علم حسن التصرفات فیحصل الخوف بالتصرف و بعده، اذ يجوز العقل طلب المالك من العبد فعلاً لا سبیل الی فعله الا بالبعثه فیحصل الخوف: برانگیختن و فرستادن پیامبران پسندیده و نیکو است برای این که بعثت پیامبران مشتمل بر فایده های بسیاری است همانند زائل و برطرف شدن ترس از انسان ها، که این ترس در هنگام تصرف در نفس و در عالم وجود برای انسان ها پدید می آید، زیرا هر انسانی با دلیل عقلی می داند که آفریننده خودش نیست، پس باید مملوک آفریننده خودش باشد؛ در نتیجه با عقل خودش می داند که مملوک دیگری است، وقتی که ثابت شد و محرز گردید که مملوک دیگری است تصرف در نفس خودش که ملک دیگری است در صورتی که بدون إذن او انجام شود، قبیح و ناپسند است. از طرف دیگر، ناچار به تصرف در خودش و عالم اطراف خودش می باشد، لذا اگر پیامبری مبعوث نشود و إذن و اجازه خداوند متعال در تصرف را بیان نکند، تصرف های پسندیده و مجاز از تصرف های غیر مجاز مشخص نمی شود و حکم حسن و نیکو بودن هیچ تصرفی دانسته نمی شود؛ در

نتیجه برای او ترس و خوف پدید می‌آید و این ترس و خوف به جهت تصرف کردن و همچنین بابت تصرف نکردن می‌باشد؛ زیرا عقل تجویز می‌کند که مالک از مملوک و بنده خودش فعلی را مطالبه نماید که اگر بنده آن فعل را به‌جا نیاورد برای او ترس و خوف به‌وجود می‌آید، زیرا کاری که باید بنده انجام دهد، نمی‌داند آن کار چیست و جز با آمدن پیامبران و رساندن پیام الهی و تکالیف شرعی آن وظایف و افعال دانسته نمی‌شود؛ پس چه تصرف انجام دهد آن تصرف توأم با ترس است و چه انجام ندهد، انجام ندادن وظایف خواهد بود که سبب پدید آمدن ترس می‌باشد؛ در نتیجه با بعثت و آمدن پیامبران است که ترس انسان‌ها زائل می‌شود (علامه حلی، ۱۴۳۳: ۳۴۶-۳۴۷).

با این دیدگاه که مالکیت انسان بر خودش در پرتو مالکیت خدا است بلکه مالکیت انسان بر خودش، همان إذن‌های الهی در تصرف بر خودش می‌باشد، قبل از هر اقدام و عملی انسان متدین و خداپرست باید إذن‌ها را احراز نماید و إذن‌ها را به دست آورد، و در حدود إذن‌هایی که خدا به او داده او می‌تواند إذن به دیگری دهد و هر کسی که إذن از دیگری می‌گیرد هم اگر اهل دین و تدین است باید بداند که در قبول إذن و دریافت إذن، اختیار مطلق ندارد و هر إذنی که اظهار می‌شود در حقیقت إذن نیست و در واقع إذن نمی‌باشد، برای این که از حدود اختیار إذن دهنده خارج است؛ مثلاً اگر کسی إذن به دیگری دهد که مال وی را تلف کند و این اتلاف مأذون، عنوان اسراف و تبذیر داشته باشد اتلاف کننده هم کار حرام انجام داده و هم ضامن است. تحمّل ضرر از جانب عقلاً در این گونه موارد محرز نیست و اصل در اتلاف مال غیر، ضمان است (الشریف، ۱۳۹۳: ۱۴۵۸) چنان که مقبوض به عقد فاسد ضمان‌آور است (انصاری، ۱۳۸۹: ۱۰۲) لذا اگر کسی عالماً و عامداً مال خود را به صغیر هبه کند، معامله فاسد است و اگر ولیّ صغیر مورد هبه را قبض کرده باشد، ضامن است که به واهب ردّ کند، و اگر کسی به موجب معامله سفهی مال خود را به دیگری دهد منتقلّ الیه، ضامن ردّ مال مورد انتقال است (الشریف، ۱۳۹۳: ۱۴۵۸)؛ و در مواردی که کار حرام انجام می‌شود - همانند اسراف و تبذیر که حرام است - مسئولیت کیفری هم دارد.

با تبیین محدوده إذن که منوط به منافی نبودن با مالکیت خداوند متعال است در هر موردی که إذن با مالکیت و احکام خداوند متعال برخورد داشته باشد این إذن لغو و بی اثر است و ممکن است در بعضی موارد، حرام بودن را رفع نماید اما ضمان را رفع نکند، مانند اخذ به سوم و ممکن است هیچ یک از حرمت و ضمان را رفع نکند چنان که در اتلاف مال به عنوان اسراف و تبذیر چنین است، و ممکن است ضمان و حرمت، هر دو را رفع نماید، که در مباحث قبلی ذکر شد. بر این اساس، اگر زنی إذن به مباشرت با خودش دهد مسئولیت کیفری مأذون سلب نمی شود و إذن به تعرض به حیثیت و شخصیت افراد، موجب سلب مسئولیت کیفری مأذون نیست (مؤمنی، ۱۳۸۴: ۱۸۵ به بعد، ذیل باب قذف) و إذن به قتل (یا ضرب و جرح و تجاوز به عرض) موجب ضمان کیفری و مدنی است.

بر این اساس، جواز اعمال و اقوال یا جواز ترک اعمال و اقوال به نحو کلی نیاز به إذن الهی دارد که عالم، مملوک خداوند متعال است و انسان مؤمن از باب مملوکیّت خودش نسبت به خداوند و مملوکیّت عالم نسبت به خداوند مطابق إذن الهی عمل می کند، یا اعمالی را ترک می کند، تا این که التزام به شریعت را آشکار نماید و در حوزه ای که خداوند إذن دادن به دیگری را تجویز کرده است مطابق إذن الهی به دیگران إذن می دهد؛ مثلاً از آنجا خداوند برای ازدواج، صدور إذن برای دیگری را تجویز فرموده اند عمل می کند ولی إذن به تصرف بدون نکاح شرعی را به دیگری نمی دهد. با ملاحظه موارد مذکور و ارائه نظام صدور إذن، عزالدین بن عبدالسلام، قبض با إذن را به سه دسته تقسیم کرده اند که عبارتند از:

۱- قبضی که صرفاً با إذن شریعت صورت می گیرد و مستحقّ در دادن إذن دخالتی ندارد که این گروه به پنج نوع می باشند:

الف) لقطه: یعنی مالی که شخصی پیدا می کند، شرعاً مجاز به قبض آن می باشد با آن که مال دیگری است. به عبارت دیگر، گرفتن آن مال اجازه می خواهد و خداوند إذن به گرفتن آن داده است، نه تصرف کردن آن. مال لقیط یعنی شخصی که گم شده و با خودش اموالی دارد، گرفتن آن شخص گم شده و مال او با إذن شرع مجاز است. برای والیان و

حکام شرع گرفتن مغضوب از دست غاصب با اذن شرع مجاز است، اما این که آحاد اهل ایمان مجاز به گرفتن مال مغضوب از دست غاصب باشند اهل فتوا اختلاف نظر دارند.

ب) حاکم شرع از طرف خداوند متعال اذن دارد که اموال انسان‌های غایب را که خبری از آنها نیست و نگهدارنده و حافظی هم برای اموال آنها وجود ندارد، قبض نماید و حفظ کند و از آن جمله است دریافت اموالی که صلح می‌شود با حکومت اسلامی یا زکات اموال که والیان مجاز به دریافت آنها هستند. همچنین دریافت اموال مجنون و محجور که به علت سفاهت یا خردسالی محجور هستند و نگهداری اموال غایبان و زندانیان که امکان نگهداری و حفظ اموال خودشان را ندارند.

ج) کسی که باد، لباسی را به منزل و حجره او انداخته است شرعاً مأذون به گرفتن و حفظ آن لباس است.

د) هرگاه ودیعه‌گذار بمیرد، ودیعه گیرنده مجاز به قبض و دیعه موجود در نزد خودش می‌باشد.

ه) شخصی که به درماندگی و اضطرار دچار شود، مجاز است از طعام و مواد غذایی دیگران به اندازه‌ای که نیاز ضروری او را رفع نماید، قبض کند و بگیرد؛ همچنین مجاز به دزدیدن اموال کفار حربی می‌باشند و نیز کسی که مالی از او به یغما رفته و او دور از چشم یغماگران به مالی از او دست پیدا کرده است - چه از جنس مال خودش باشد یا از جنس دیگری - مجاز است به اندازه حق خودش آن مال را قبض نماید.

۲- گروه دوم چیزهایی است که قبض آن منوط به اذن صاحب حق می‌باشد و مستحق باید اذن به قبض آن دهد؛ همانند قبض مال خریداری شده (مبیع)، قبض چیزی که معامله بر آن واقع شود؛ قبض کالایی که با بیع منتقل گردیده است و قبض اموالی که در رهن قرار دارند، اموال هبه شده، صدقه‌ها، آن چیزی که عاریه داده شده و قبض تمام انواع امانت ها.

۳- گروه سوم چیزهایی است که اذن شرع بابت قبض آنها وجود دارد و نه اذن صاحب حق؛ در این مورد، اگر گیرنده و قبض کننده عالم به تحریم آن باشد و با علم به حرمت

قبض آن اموال، آنها را قبض نماید - همانند قبض اموالی که غصب گردیده‌اند - گیرنده، ضامن خود اموال، منافع و اوصاف و ویژگی‌های آن می‌باشد اما اگر جاهل به غصب بودن آن باشد به این که مثلاً مالی را قبض کرده و معتقد است که آن مال، متعلق به خودش است در حالی که آن مال متعلق به دیگری است، گناهی بابت قبض آن برگیرنده نیست و مال بر او مباح هم نیست و ضامن عین مال، منافع و اوصاف آن می‌باشد (ر.ک: عزالدین بن عبدالسلام، بی تا: ۱۵۲/۲).

در جمع بندی نهایی باید گفت که بر اساس قاعده مند کردن قبض که ارائه گردید، گروهی از اموال وجود دارد که قبض آنها شرعاً مجاز است در حالی که صاحب حقّ إذن به قبض آنها نداده است. همین امر نشان می‌دهد که اهل فقه، مالکیت اشخاص را مطلق ندانسته و شرع را راجع به حوزه مالکیت افراد دخالت می‌دهند، حتی به اندازه‌ای که شرع نه تنها مستقلّ در تصمیم‌گیری است بلکه بر تصمیم‌گیری صاحب حقّ مقدّم هم می‌شود. با این رویکرد، کسانی که از طرف صاحب حقّ مأذون به کاری هستند اما از طرف شرع مأذون به آن عمل نیستند، اگر جنبه مدنی و کیفری را تואمان داشته باشد آن مسئولیت مدنی و کیفری به عهده او خواهد بود و اگر فقط مسئولیت کیفری یا مدنی داشته باشد آن مسئولیت به عهده او است، لذا اگر فردی به دیگری إذن به شهادت علیه خودش دهد و منجر به محکومیت و قتل مشهودّ علیه شود، شاهد زور دارای مسئولیت کیفری خواهد بود، چون که شرع به او اجازه شهادت دادن ناحقّ علیه کسی را نمی‌دهد حتی اگر شهادت دهنده، مدّعی داشتن إذن از طرف مشهودّ علیه باشد. البته اگر با إذن او اغواء گردید و انگیزه شهادت دادن پیدا کرد قاضی باید تصمیم مناسب برای کیفر او بگیرد، که ظاهراً کیفر او قتل و قصاص نخواهد بود، اما اگر اغواء نشده، بلکه از روی علم و عمد به این که شرع چنین اجازه‌ای به او نداده است با تمرد از دستور شرع اقدام به شهادت زور و باطل کرده باشد باید قصاص گردد و إذن، چیزی از مسئولیت او کم نمی‌کند.

نتیجه‌گیری

آن چه از بررسی نظام حقوقی اسلام به دست می‌آید این است که این نظام خدا محور است و در این نظام، مالک انسان و جهان خداوند متعال است؛ او حقّ دارد هر گونه

که مصلحت اقتضاء دارد برای انسان و جهان تصمیم بگیرد؛ از این که چه چیزی انجام شود و چه کاری ترک گردد. از آن چه که برای انسان تصمیم‌گیری گردید این است که انسان می‌تواند در محدوده تصمیم الهی با آزادی کامل اقدام نماید، به این معنا که انجام بعضی اقدام‌های علیه خویش، اموال و عرض خودش را به دیگری واگذارد، یا خودش انجام دهد، اما فراتر از آن محدوده نه خودش اختیار اقدام دارد و نه می‌تواند به دیگری إذن اقدام به دیگری بدهد و اگر بر فرض، به صورت ظاهری إذن هم داده می‌شود إذن صوری است و إذن واقعی و مشروع نخواهد بود؛ لذا مأذون به استناد به آن إذن، حق اقدام و عمل را ندارد و اگر بر اساس آن إذن عمل نماید نه حکم تکلیفی آن عمل که از نظر شرعی حرمت است، رفع می‌شود و نه حکم وضعی آن، که ضمان و مسئولیت است، بلکه اگر اقدام و عمل به گونه‌ای باشد که مسئولیت مدنی و کیفری بر عهده مأذون باشد هم باید جبران خسارت نماید و هم مجازات گردد و اگر فقط مسئولیت مدنی یا کیفری بر عهده مأذون واقع شود طبق مسئولیت مدنی، جبران خسارت و مطابق مسئولیت کیفری، مجازات انجام می‌شود اگرچه إذن صوری، سبب اغواء مأذون بوده و تأثیری در مجازات او داشته باشد، ولی خود إذن تأثیری ندارد و این نکته دلالت دارد که حکم الهی بر إذن، إذن دهنده و مأذون، مقدم است و هم صادر کننده إذن، محکوم به حکم الهی است و هم دریافت کننده إذن ملزم به عمل مطابق حکم الهی است و در محدوده حکم الهی مجاز است با دریافت إذن، نسبت به اموال و انفس دیگران عمل نماید که إذن فرد مؤمن و خداپرست، در صورت انطباق با إذن الهی، إذن شمرده می‌شود و در غیر این صورت، إذن واقعی و جدی نیست بلکه صوری است و چیزی از مسئولیت دریافت کننده مأذون کاهش پیدا نمی‌کند.

منابع

- ابوعطا، محمد (۱۳۹۰)، **موضوع وکالت در حقوق ایران و فرانسه**، مجله مطالعات فقه و حقوق اسلامی، ۳، ۷-۲۸.
- البخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۲۲ق)، **صحیح البخاری**، ج ۹، بی جا: دار طوق النجاة.
- ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین (۱۴۰۳ق)، **عوالی الثالی العزیزه فی الاحادیث الدینیه**، ج ۳، قم: مؤسسه سید الشهداء (ع).
- العسقلانی، احمد بن علی (۱۳۷۹ق)، **فتح الباری شرح صحیح البخاری**، ج ۹، بیروت: دار المعرفه.
- الندوی، علی احمد (۱۴۳۵ق)، **القواعد الفقهیه**، ج ۲، دمشق: دار القلم.
- انصاری (شیخ)، مرتضی بن محمدامین (۱۳۸۹)، **المکاسب**، دار الفکر.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۶۷)، **ترمینولوژی حقوق**، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ق)، **تفصیل وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، ج ۲۵، ج ۳، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.
- حلی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۴۳۳ق)، **کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد**، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، **لغت نامه دهخدا**، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- الشریف، محمد مهدی (۱۳۹۳)، **منطق حقوق با مقدمه دکتر ناصر کاتوزیان**، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- شبانی، محمد بن حسن (بی تا)، **الحجّه علی اهل المدينه**، تعلیق: سید مهدی کیلانی قادری، پاکستان: مکتبه طیبه.
- صفی پور شیرازی، عبدالکریم (بی تا)، **منتهی الأرب**، پاکستان: چاپ سنگی.
- طبرسی، ابومنصور (۱۳۸۳)، **الاحتیاج علی أهل اللجاج**، مشهد: المرتضویه.
- طوسی (شیخ الطائفه)، محمد بن حسن (۱۳۵۱)، **المبسوط**، ج ۲، تهران: المکتبه المرتضویه.
- عزالدین، عبدالعزیز بن عبد السلام (بی تا)، **القواعد الکبری**، ج ۲، دمشق: دار الفلم.
- مالک بن انس (۱۳۹۰)، **الموطّاء**، ج ۲، ارومیه: حسینی اصل.
- مرغینانی، علی بن ابی بکر بن عبدالجلیل (۱۴۲۹ق)، **الهدایه شرح بدایه المبتدی**، ج ۲، ج ۲، بی جا: مکتبه البشری.
- موسوی بجنوردی، سید حسن (۱۳۸۹)، **القواعد الفقهیه**، ج ۲، نجف اشرف: مطبعه الاداب.
- مؤمنی، عابدین (۱۳۸۴)، **حقوق جزای اختصاصی اسلام**، تهران: خط سوّم.

– نجفی (صاحب جواهر)، محمدحسن (۱۹۸۱م)، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، ج ۲۲، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

References

- Abu Ata, Mohammad (2011), *The Subject Matter of Agency in Iranian and French Law*, Journal of Islamic Jurisprudence and Law Studies, Vol. 3, pp. 7–28.
- Al-Bukhari, Muhammad ibn Isma'il (1422 AH), *Sahih al-Bukhari*, Vol. 9, n.p.: Dar Tawq al-Najat.
- Ibn Abi Jumhur, Muhammad ibn Zayn al-Din (1403 AH), *Awali al-La'ali al-'Aziziyya fi al-Ahadith al-Diniyya*, Vol. 3, Qom: Sayyid al-Shuhada Institute.
- Al-'Asqalani, Ahmad ibn Ali (1379 AH), *Fath al-Bari: Sharh Sahih al-Bukhari*, Vol. 9, Beirut: Dar al-Ma'rifa.
- Al-Nadwi, Ali Ahmad (1435 AH), *Al-Qawa'id al-Fiqhiyya*, 2nd ed., Damascus: Dar al-Qalam.
- Ansari (Shaykh), Murtada ibn Muhammad Amin (1389), *Al-Makasib*, Dar al-Fikr.
- Ja'fari Langerudi, Mohammad-Ja'far (1367), *Terminology of Law*, Tehran: Ganj Danesh Library.
- Hurr al-'Amili, Muhammad ibn Hasan (1416 AH), *Tafsil Wasa'il al-Shi'a ila Tahsil Masa'il al-Shari'a*, Vol. 25, 3rd ed., Qom: Al al-Bayt Institute for the Revival of Heritage.
- Hilli (Allama), Hasan ibn Yusuf (1433 AH), *Kashf al-Murad fi Sharh Tajrid al-I'tiqad*, Qom: Islamic Publishing Institute.
- Dehkhoda, Ali-Akbar (1377), *Dehkhoda Dictionary*, Tehran: University of Tehran Press and Publications Institute.
- Al-Sharif, Muhammad Mahdi (1393), *The Logic of Law*, with an introduction by Dr. Naser Katouzian, Tehran: Enteshar Joint Stock Company.
- Al-Shaybani, Muhammad ibn Hasan (n.d.), *Al-Hujjah 'ala Ahl al-Madina*, annotated by Sayyid Mahdi Kaylani Qadiri, Pakistan: Maktaba Tayyiba.
- Safi-Pur Shirazi, Abd al-Karim (n.d.), *Muntaha al-Arab*, Pakistan: Lithographic Press.
- Tabarsi, Abu Mansur (1383), *Al-Ihtijaj 'ala Ahl al-Lijaj*, Mashhad: Al-Murtadawiyya.
- Tusi (Shaykh al-Ta'ifa), Muhammad ibn Hasan (1351), *Al-Mabsut*, Vol. 2, Tehran: Al-Murtadawiyya Library.

- 'Izz al-Din, Abd al-Aziz ibn Abd al-Salam (n.d.), *Al-Qawa'id al-Kubra*, Vol. 2, Damascus: Dar al-Qalam.
- Malik ibn Anas (1390), *Al-Muwatta'*, Vol. 2, Urmia: Hosseini Asl.
- Al-Marghinani, Ali ibn Abi Bakr ibn Abd al-Jalil (1429 AH), *Al-Hidaya: Sharh Bidayat al-Mubtadi*, Vol. 2, 2nd ed., n.p.: Maktaba al-Bushra.
- Musavi Bojnurdi, Sayyid Hasan (1389), *Al-Qawa'id al-Fiqhiyya*, Vol. 2, Najaf al-Ashraf: Al-Adab Press.
- Momeni, Abedin (1384), *Special Criminal Law of Islam*, Tehran: Khat-e Sevvom.
- Najafi (Sahib al-Jawahir), Muhammad Hasan (1981), *Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'i al-Islam*, Vol. 22, Beirut: Dar Ihya al-Turath al-'Arabi.

